



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۰۱/۱۳

اسحاق نگارگر

یک دو سخن باجناب رفعت حسینی

جناب رفعت حسینی رامن حضوراً نمیشناسم و در عمر با او همکلام نشده ام و اگر شناخت جناب حسینی با دیگران نیز از قماش شناخت من باشد معلوم میشود که جناب شان برای قضاوت بر دیگران نیازمند شناخت نیستند و در دنیای او هام و عقده خود بر تریبینی هر روز یکی را برای تحقیر و کوچک سازی بر میگزینند تا خود را بزرگتر سازد. و اما آشنایی غیابی من و جناب رفعت نیز داستانی دارد که باید آنرا قصه کنم. جناب رفعت نخست آشنای فیس بُک من گردید و از طریق مسنجر به من پیغام فرستاد تا آدرس پستی خود را بفرستم که یک مجموعه چاپ شده شعر خود را برایم بفرستد. من آدرس پستی خود را خدمت شان فرستادم و چند روز بعد چشم جمال آن مجموعه روشن شد اما دوبار خواندم و دریافتم که یا من شعر را نمیفهمم و یا زبان شعر گنگ است. راستی عجیب بود آنکه زمین و زمان شعر رازیر تازیانه انتقاد گرفته بود و پیش نام اعظم شعر فارسی یعنی سعدی؛ مولانا؛ حافظ و بیدل صد علامت تمسخر پشت هم میگذاشت «شعری» از این دست بگوید. چند روز بعد بدون اینکه نامی از جناب رفعت برده باشم به عنوان «به درمیگویم ای دیوار بشنو» زیر عنوان بیچاره شعر این شعر را در فیس بُک خود گذاشتم.

رخش نخوت به قاف میرانند
لیک معنائش خود نمیدانند
در زمین های نثر می کارند
لیک شعر نَوش همی خوانند
رستم آن زمانه گنگانند
نزد شان کودک دبستانند
تا بخواهی ضعیف و نا دانند
داوران نیز بی سوادانند

این جوانان که نو به دورانند
همه گی شعر نو همی گویند
چند لفظ مطمئن و زیبا
فاقد وزن و معنی و آهنگ
معنی شعر نو اگر گنگیست
شاعران سلف ز فرط غرور
در عروض و قوافی و ایهام
دل چه خوش میکنی به شعر بلند

در جزیان سه چار پیغام که با هم رد و بدل کردیم من کوشیدم به جناب رفعت بفهمانم که در مورد شاعران سلف گرفتار تعمیم ناقص گردیده است ولی او مثل اینکه مقصود مرا از تعمیم ناقص در نیافت و همان سرنی خود را پُف کردن گرفت. جناب رفعت حسینی هر چه را برای افغان – جرمن آنلاين نوشته بود مثل اینکه من مجال دسترسی به نوشته های او در افغان – جرمن آنلاين نداشته باشم به طور جداگانه در مسنجر من می فرستاد تا بدانجا که حوصله من سر رفت و به تاریخ ۱۲۵ اکتوبر ۲۰۲۰ در مسنجر شان این پیغام را فرستادم:

جناب محترم رفعت حسینی؛ آخر من چه گناهی کرده ام که برایم این همه جفنگ های تکراری خود و دیگران را میفرستید؟ بیش از ده بار شد که همین تکرار های مبتذل را برای من بیچاره فرستاده اید. هر فرد و هر فرهنگ خوبی ها و بدیهای خود را دارد ولی خودبینان هی عیب ها را بزرگ میکنند و از خوبیها غافل میمانند. نق زندهای شما صدای قناری نیست اما خود میدانید صدای چیست؟ دیگر لطفاً بس کنید! من هم قدری در ادبیات تفرس و تجسس کرده و شنیده ام که به قول ابوسعید ابوالخیر شوخ مرد بر روی مردنیا رم اما شما جز شوخ مرد بر روی مرد آوردن دیگر کاری ندارید.

(نگارگر ۱۲۵ اکتوبر ۲۰۲۰)

بعد از همین پیغام بود که دیگر از جناب رفعت حسینی چیزی نشنیدم و اینک می بینم که به اصطلاح خرمن گذشته من را به شاخی باد کرده اند. راست میگویند من سه سال نه بلکه شش سال در فاکولته ادبیات درس دادم و بعد زندانی

شدم و دیگر در دولت کار نکردم. اما خوانندگان افغان - جرمن آنلاین باید بدانند که او سخنان خودم را که من تنها برای خودش تذکر داده بودم به من برمیگرداند.

تکرارهای مکرر جناب رفعت در نوشته هایش برای همه معلوم است و من نیازی به مثال ندارم اما مجموعه نگارش های مرا نیز بگردند و از هزاربار تکرار فقط یک بار را نشان بدهند. این که نگارش مرا نپسندیده اند کاملاً حق دارند و برای یک نویسنده طبیعی است که برخی نگارشش را نپسندند اما این که من و مرحوم حیدری وجودی را به جرم مطالعه مثنوی حضرت مولانا محکوم می فرمایند هم مرا خنده گرفت و هم دلم به حال فقید نکلسن؛ مرحوم فرزوانفر و مرحوم عبدالباقی گلپنارلی و بالاتر تر از همه به حال یونسکو سوخت که سال ۲۰۰۸ را به عنوان سال اجلال و اکرام حضرت مولانا اعلام کردند و حال آن که جناب رفعت که مقال معلومات آن بزرگان را ندارد خواندن مثنوی را بر خود و دیگران تحریم کرده است. مرحوم کسروی نیز روزگاری دیوان حافظ را در میداد ولی شعر حافظ هنوز نقل مجلس ارباب بصیرت است اما کسروی از یادها رفته است شما هم جناب رفعت سرتان را بر دیوار سنگین شعر سعدی؛ مولانا و حافظ میکوبید اما شما با مجموعه های شعرهای تان از یادها میروید ولی این ستون های استوار شعر فارسی باقی می مانند.

جناب رفعت فرموده اند که من تعبیر نفس اماره را از برخی ایرانیان دهه چهل برداشته ام جناب رفعت شما اگر عرفان مولانا و حافظ را ناخوانده تحریم نمی کردید میدانستید که تعبیر نفس اماره؛ نفس لوامه و نفس مطمئنه هر سه از قرآن کریم وارد عرفان اسلامی شده است. (برای تعبیر نفس اماره بالسو در قرآن کریم سوره یوسف آیه پنجاه و سوم مراجعه بفرمایید) و اما مثالی هم باید از مولانا بدهم که زن به مفهوم نفس اماره به کار رفته است.

زیرا بودن از آن ننگین ترست
توحقیقت دان که مثل آن زنی
زانک صورت ها کندبر فوق خو
الله از تن چون خرگریز

دانک این نفس بهیمی نرخرست
درره نفس اربمیری درمنی
نفس مارا صورت خریهداو
این بود اظهار سردرستخیز

و اما بیایم بر سر زن ستیزی که جناب رفعت سنائی؛ عطار؛ مولانا سعدی و دیگران را بدان محکوم نموده است و بدبختانه جناب رفعت از زن ستیزی تعریف به اصطلاح منطقیان جامع و مانع نداده است. نخست این اصطلاح را باید تعریف بکنیم. اگر مرد یا زن از جنس یکدیگر به طور کل ابراز تنفر و یا انزجار میکنند این را زن ستیزی یا مرد ستیزی میخوانیم. متأسفانه زن ستیزی در تاریخ از ارسطو فیلسوف معروف یونان آغاز میشود و شوین هاور؛ نیچه و برخی دیگر از زن ستیزان معروف بوده اند. زن ستیزی؛ زن گریزی وزن ستایی هر سه در ادبیات فارسی وجود دارد. شاید بزرگترین زن ستیز تاریخ ادبیات فارسی خاقانی باشد که ولادت دختر خود را ماتم میگیرد. در پدیده زن ستیزی ما بیشتر با جنسیت سروکار داریم اما چنانکه مرد خوب و مرد بد داریم زن خوب وزن بد هم داریم و اگر شاعری خوب را خوب و بد را بد میگوید با جنس دشمنی ندارد بلکه با نوع دشمنی دارد و جناب رفعت که من قبلاً به خودش عرض کرده بودم گرفتار تعمیم ناقص است و هر جا که تک بیته از شاعری یافت آنرا بر میدارد و به عنوان زن ستیزی و زن ستیز عرضه میکند و من یقین دارم اگر جناب رفعت بیت معروف مرحوم میرزاده عشقی را پیدا کند که گفته است:

بشر یک لکه ننگ است اندر صفحه گیتی سَرَد پاک ای زمین زین دم بُریده جانور گردی

آن بیچاره را نیز متهم به بشر ستیزی میکند. وقتی میگوییم شاعر با نوع دشمنی دارد نوع بالطبع به نوع خوب و بد تقسیم میشود. حالا اگر شاعری یک صفت را که به نفع مرد است در یک زن ستایش میکند ولی عین آن صفت را در مورد مرد اهمال میکند طبیعی است که پای استدلالش در برابر زن می لنگد و راه گریز در پیش میگیرد که این را زن گریزی میخوانند به طور مثال حضرت شیخ اجل (اجل به معنای بزرگ است و اگر سعدی شیخ بزرگ نباشد چه کس خواهد بود.) میگوید:

کند مرد درویش را پادشا
که یار موافق بود در برت

زن خوب و فرمانبر و پارسا
برو پنج نوبت بزن بر درت

میتوان گفت که این گفته شیخ در مورد مرد هم باید مصداق داشته باشد یعنی که یک مرد فرمانبر و پارسا زن درویش را نیز میتواند پادشاه بسازد. در مثنوی حضرت مولانا همان شیوه کلام الله مجید دنبال شده است یعنی الطیبین للطیبات والخبیثین للخبیثات و مثال هایش در مثنوی آنقدر فراوان است که من از ذکر مثال بی نیازم. اما این مولانا است که در وصف زن میگوید:

«جُرعهٔ حسنست اندر خاکِ گش که به صد دل روز و شب می بوسیش»

اتفاقاً در مرصاد العباد نیز آمده است که:

«آدم چون درجمالِ حوا نگرست پرتو جمالِ حق دید.» (مرصاد العباد ص ۵۴ به نقل رونالد نیکلسن درتفسیر مثنوی)

متأسفانه جناب رفعت حسینی درمورد شاعران مدیحه سرا نیز نمیخواهد بداند که شعر مدحی از دربارها آغاز شد و هر شاعر مجبور بود که یک حامی صاحب اقتدار داشته باشد و اگر جناب رفعت نیز در آن روزگار وجود میداشت ناگزیر به درباری تقرب میجست و شعر مدحی هم میگفت. با معیارهای این روزگار نمیتوان دربارهٔ رویداد های آن روزگار قضاوت کرد.

و اما عرض آخر من خدمت جناب رفعت صاحب اینکه وقتی یک فرد در افغانستان درس میدهد معمولاً شاگردانش او را استاد خطاب میکنند. من یک سال درلیسه های باختر و سلطان رضیه ولایت بلخ درس داده ام؛ شش سال درفاکولتهٔ ادبیات درس داده ام چهارده سال زبان های دری؛ پشتو را برای خارجیان و زبان انگلیسی را برای افغانها درس داده ام و پنج سال نیز زبان انگلیسی را در کورس های آی. آر. سی و امریکن سنتر پاکستان درس داده ام و دوازده سال هم درکالج های هیندوردز؛ سلی اوک و سینت جورج درس داده ام و شاگردانم مرا استاد خوانده اند و اتفاقاً خود جناب عالی درمجموعهٔ شعر خود که برای من فرستاده اید نوشته اید: «به استاد گرانقدر نگارگر صاحب تقدیم شد.» حالا اگر پیشیمان استید آن مجموعه را برای تان می فرستم که به قلم خود بر لفظ «استاد» خط بکشید و برایم پس بفرستید. من وعده کرده بودم که دروازهٔ جروبحت را با شما باز نمیکنم اما مثل اینکه دل تان قرار نگرفت و خود این در را باز کردید. باعرض ادب.

اسحاق نگارگر